



پیغام عشق

قسمت هفتصد و بیست و سوم





پیام معنوی

شاید حدود پانزده سال پیش بود که یکی از روزها همسرم در حین دیدن برنامه‌های ماهواره‌ای، برنامه گنج حضور را دید و به من گفت: فکر می‌کنم از این برنامه خوشت بیاید. و من هم طبق معمول چند دقیقه‌ای بدان گوش کردم و در عین این‌که از موضوع مورد بحث که درباره حافظ بود، خوشم آمد ولی برای تکمیل نگارشی که در دست داشتم به پشت میز کارم برگشتم.

تا این‌که چند سال بعد به توصیه یکی از دوستان، یکی از برنامه‌های رادیویی گنج حضور جناب پرویز شهبازی را پیدا کردم و گاه و بیگاه بدان گوش می‌کردم که با آشنایی با برخی از اصطلاحات خاص ایشان چون: من‌ذهنی، همانیده شدن، فضاگشایی، اصطلاح صندوق، بروز ترس و نگرانی از اتفاقات که اکثراً سبب بیدار شدن ما می‌شوند و مفهوم لطیفی از واژه زندگی و نظایر آن، توانستم درک نسبی از مفاهیم بدیع و انسان‌ساز مثنوی، روزی چند ساعت وقتم را بدان اختصاص دهم و خود را موظف به رعایت قانون جبران بنمایم، که هر چند پرداخت مختصر ماهیانه‌ای بیش نبوده و نیست ولی همین اندازه تعهد به اصل قانون جبران، تأثیر بسزایی در زندگی مادی و معنوی من داشته و دارد.

و همواره مترصد پیدا کردن فرصتی برای به اشتراک گذاردن حال و مقام به دیگر همراهان این راه نور و امید بودم که به علت نابینایی و ناتوانی، در به کارگیری و استفاده درست از امکانات الکترونیکی روز و اندکی کاهلی و سستی ایام پیری، توفیق این انجام وظیفه ضروری برایم دست نمی‌داد ولی همه روزه با درک و فهم نکات ظریف و مفاهیم عمیق تک‌تک ابیات مثنوی و غزلیات شمس، حال و هوای دیگری نصیبم شد و دنیای تیره نابینایی‌ام را روشنی عطا کرد. و ایام ضعف دوران پیری‌ام را قوت و شوری تازه بخشید که زبانم از بیان چگونگی‌اش ناتوان است و کلماتم نمی‌تواند گویای لحظات زیبا و شور آفرینش باشد.

باید به این نکته هم اشاره کنم که سالیان زیادی صدها بار اشعار مولانا را خوانده و یا از پدر که خواندن مثنوی کار روزانه‌اش بود شنیده بودم و شاید از برخی از ابیاتش لذت هم برده بودم ولی با پیام هستی‌بخش و درعین حال آموزنده و ره‌گشایش



کاملاً بیگانه بودم. هم‌چنین لازم است که اضافه کنم طی سالیان دراز، دائماً در طلب درک روشن‌تری از عالم عرفان و معنویت بودم و در مکتب‌ها و جلسات مختلفی هم شرکت می‌کردم و از گفته‌ها و بیانات شیوای برخی از صاحب‌دلان حظی می‌بردم و لحظات سبک‌تر و شاداب‌تری را هم حس می‌کردم ولی به مجرد بازگشت به خانه توشه‌ای با خود نداشتم و حال و هوایم یکی دو ساعت بیشتر دوام نداشت.

باید اقرار کنم که سواد ظاهری و دانش در حد دکترا و کار طولانی علمی و فرهنگی به‌عنوان یک دبیر، یا معلم هم نتوانسته بود مرا در این امر مهم حیاتی یاری داده باشد بلکه خود سبب قوت بیشتر من‌ذهنی و پر شاخ و برگ شدن عالم مادی و جسمی‌ام شده بود و یا به قول آقای علی از یکی از روستاهای ایلام، گویی هر روز با پیشروی در عالم مادی براساس من‌ذهنی بیش‌تر و بیش‌تر جوی زلال وجودم را با سیمانی ضخیم و غیر قابل نفوذ می‌پوشاندم که جانم نمی‌توانست از کم‌ترین رطوبت این زلال حیات‌بخش جرعه‌ای بنوشد و اجازه رویش و سر زدن کم‌تر گل و گیاهی در زمینم نمی‌دادم که البته برخلاف کیفیت آن چشمه و جویبار آن روستای ایلام، چشمه جان و وجود آدمی امری ازلی و خشک نشدنی است و تنها ممکن است فردی به نوعی به خود ظلم کرده و از این چشمه ابدی و شفافیت زلال آن محروم بماند که شاید عبارت «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» به همین معنا اشاره کرده باشد.

چنین بود که علی‌رغم بارور شدن شرایط ظاهری زندگی مادی و جسمانی، باطنی خاموش و لرزان و متغیر داشتم که کسی از آن خبر نداشت که با آشنا شدن با مفاهیم عالی و نورافزای ابیات مولانا از طریق تحلیل‌های استادانه آقای پرویز شهبازی و یافتن رمز حقیقی ورود به عالم مولانا، از تعلیمات ایشان سبب گردید که با دریافت اولین شعشعه و درخشش نور هستی در خود به دنیای تازه‌ای راه یابم.

آری دنیایی هدفمند و سرشار از شوق و امید، توام با نوعی شادی بی‌سبب. درحالی‌که تا قبل از بروز این تحول اساسی نجات‌بخش همواره تصور می‌کردم، صاحب باور و یا عقیده و معنویتی هستم و حتی به همان عقل سطحی و بی‌پشتوانه خودم هم می‌بالیدم، تا آن‌جا که از خود می‌پرسیدم که مولانا چرا می‌گوید:



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸۲

عقل بند ره روان و عاشقانست ای پسر

بند بشکن ره عیان اندر عیانست ای پسر

که به تدریج با آشنا شدن با ذره‌ای از عالم درخشان هستی که سازنده و دربرگیرنده تمامی عالم وجود است، دیدم که تمامی عقل محدود در زیر و رو کردن دنیای مادی و چگونگی‌ها، در سطوح و رویه‌ها و مربوط به ذهنیات و عالمی است که خود ساخته و پرداخته‌ایم و با انواع مختلف غم و اندوه و انواع سختی‌ها و بن‌بست‌های آن هم درگیر هستیم. اینک با برخورداری از اندک پرتو حیات، دارم از آن خلاصی می‌یابم و صبح و شام با نوعی شادی بی‌سبب قرینم و با غم و اندوه بیگانه. چنین است که اینک به تمامی، مرهون زحمات شبانه‌روزی و کار سنگین و ابتکارات نوین آقای پرویز شهبازی هستم که مرا هم چون هزاران تن دیگر با مفاهیم مؤثر و انسان‌ساز مولانا جلال‌الدین بلخی آشنا کردند و تاکنون صدها بار خود را موظف به بیان حالی می‌بینم که حداقل توانسته باشم نسبت به اصل مهم قانون جبران بی تفاوت نمانده باشم.

سرانجام بر آن شدم برای رعایت قانون جبران و داشتن سهمی در این نهضت بزرگ معنوی در عصر الکترونیک که می‌توان آن را تولدی مجدد و یک رنسانس معنوی عصر حاضر نامید، در لحظات پایانی همین سال ۲۰۲۱، مراتب سپاس و تبریکات خالصانه را به مناسبت تولد مسیح تقدیم دارم.

و هم‌زمان بدین حقیقت اشاره کنم که چگونه خیل عظیمی از زن و مرد، کوچک و بزرگ و پیر و جوان، به یکباره حالی، دیگر و مرتبتی نو نصیبشان شده است. که از اقصا نقاط ایران تا دیگر بلاد دنیا با شوق و توانی بالا ندا سر می‌دهند و از نور و شادی امید و رضایتمندی سخن می‌گویند و با حقیقت هستی خود را عجین و هم‌ساز می‌بینند.

که نمونه‌های بارز این حقیقت زیبا و امیدبخش را می‌توانیم از سخنان و پیام‌های پربار و روشن و روح‌افزای بانوانی چون: یلدا از تهران، سارا از آلمان، پریسا از کانادا، مریم از اورنج کانتی و آقایان، علی از دانمارک، پویا از آلمان، در کنار بیانات عمیق و زیبای نوجوانانی چون نازنین، آیدا، نسترن، فرزانه و مادران پیشگامشان چون راحله، فرخنده یا زهره و پروین از



اصفهان یا بانوان سمانه از تهران، شهپر از اتریش، فریده از هلند در کنار بیانات بکر و الهام بخش بانو فریبا و آقایانی چون بندرعباسی، اهوازی و یا آقای علی از یکی از روستاهای ایلام و دیگر نوجوانان بیدار شده چون امیرعلی، امیرحسین، مهدی و عارف از اصفهان، که در سایه درک کامل مفاهیم انسان ساز مولانایی توانسته اند با رهایی از انواع وسوسه های من ذهنی با قوت کلام و با ایمان و بینش حقیقی مکنونات قلبی خودشان را بیان کرده و می کنند.

با جرأت و یقین تمام، با بیان الکن به همگان می گویم که به راستی همین شخصیت والا، آقای پرویز شهبازی هستند که عالم تاریک فرورفته در ظلمت بی خبری فردی چون مرا، هم چون هزاران ممنوع مرا نور و روشنی بخشیدند و با مفاهیم حقیقی ابیات و غزلیات مولانا آشنا ساختند.

که اینک با وجود ضعف ایام هشتاد و هفت سالگی، به همراه کوری و نیمه شنوایی، آن هم در تنهایی در دیار غربت، آن چنان نیرو و حالی یافته ام که با لحظات شاد و سرشار ناشی از رضایت درونی، به همراه صبر و شکر دایمی، سبب حیرت نزدیکان و دوستانم شده است. نوعی شادی بی سبب و آرامش درونی به همراه انرژی و قوتی که اصلاً نمی تواند با سن و سال توام با معلولیت و دیگر مشکلات ایام کهولت فردی چون من قابل تصور باشد. ولی می بینم که واقعیتی است که دارم حس می کنم و سبب حیرت اطرافیان و همسایگانم هم شده است. تا آن جا که گاه و بیگاه برای خلاصی از غم و غصه و لحظات سخت و مشکلشان به نزد من آیند.

سعدی، گلستان، دیباچه

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به در آید

همین رضایت درونی توام با ثبات و آرامش همیشگی، همان عنایتی است که از بالا نصیبم شده که به زندگی ام حال و هوای دیگری بخشیده که کلام و واژه درستی برای تشریح لحظاتم نمی یابم. که حضرت مولانا فرمود:



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست

اگر بیارم، از آن ابر بر سرت بارم

حقیر، شخصاً، این آرامش، شادی، مقام صبر و شکر را از استاد شهبازی و تشریح ظریف و استادانه‌شان از ابیات و عبارات عالی مثنوی و غزلیات شمس آموختم که همه روزه سه الی چهار ساعت، تمامی لحظاتم را به خواندن و تعمق در مفاهیم عالی تک‌تک ابیات و یا پیام‌های عشق توسط خیل بزرگی از بیدار و روشن شدگان و علاقه‌مندان گنج حضور اختصاص داده‌ام که بسی خشنود و سپاسگزار هم هستم که افتخار همراهی با کاروان نور و شادی گنج حضور را دارا هستم.

باید بگویم همین شخصیت والا، جناب استاد شهبازی هستند، که اولین راه‌گشا و مبتکر روش درک مفاهیم والای جامعه‌شناسانه و روان‌شناختی اصیل ابیات حیات‌بخش مثنوی هستند که برای رهایی نوع بشر از هر خرافه و تعاریف گمراه‌کننده که حاصل انواع باورهای پوشالی است؛ همان خرافات و تعاریف حاکم بر مردمان که در طی قرون متمادی ریشه دوانده که تا همین بیست سال اخیر هم چون دیواری با پوششی قیرگونه و آهنین سبب پوشش مفاهیم زیبا و درخشش الماس‌گونه عالم معنا و خلقت و هستی کل شده و کس را توان و جرأت برون‌رفت از این همه نادانی و تاریک‌اندیشی نبود. در حقیقت همان درخششی که در تک‌تک جلوه‌های رنگارنگ هر نمودی و سرآمد همه نمودها یعنی انسان، دائماً وجود داشته و دارد. می‌بینیم که یکه و تنها از عمق باورهای خشک و بی‌جان قرون و اعصار خود را بیرون کشیده و با قبول مسئولیت سنگین و صدها مانع ریز و درشت، به‌سادگی از این گنج پنهان پرده برداشته و با استفاده بهینه از عالی‌ترین امکانات رسانه‌ای دنیای الکترونیکی، با تحمل مردانه بار سنگین مادی و معنوی این رسالت بزرگ را به دوش می‌کشد و با تلاشی خستگی‌ناپذیر و همتی بلند و پشتکاری مثال‌زدنی، پیام انسان‌ساز مولانا جلال‌الدین بلخی را به گوش جهانیان فارسی زبان می‌رساند و سبب بیداری صدها بلکه هزاران زن و مرد و کوچک و بزرگ از کودک ده‌ساله گرفته تا پیرانی چون حقیر هشتاد



و اندی ساله شده‌اند و همگان را بر آن داشته‌اند که بنابر قانون جبران، در تکاپو درآیند و با مطالعه و به‌کارگیری اندیشه دریافت‌های باطنی و معنوی، خودشان را به رشته تحریر درآورند.

حال با عنایات حضرت حق و درک و شرح مستقیم استاد شهبازی، از مفاهیم دقیق و بیدارکننده دریای بی‌کران دانش و حکمت مولانا و تشریح استادانه و ظریف ابیات مثنوی و غزلیات شمس، مثل دیگر راهیان علم و معرفت، نه‌تنها با خرد برین مولانایی، بلکه در کنار دیگر بزرگانی چون عطار نیشابوری، شیخ اشراق سهروردی، فیض کاشانی، شیخ بهایی، هاتف اصفهانی، اقبال لاهوری، باباطاهر عریان و بالاخره سعدی بزرگ و حضرت حافظ، با نگرشی نوین و افتخارآمیز بنگرم و شاداب و خرسند باشم و در لحظات پایانی عمرم به گوهر تابان وجودم پی برم که ناخودآگاه سالیان دراز در طلب آن از بیرون از خود بودم که بنابه فرموده حافظ بزرگ:

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۴۳

سال‌ها دل طلبِ جامِ جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گم‌شدگان لبِ دریا می‌کرد

با تشکر و سپاس فراوان از هستی کل جان جهان و مولانا جلال‌الدین و پرویز شهبازی و یاران پر تلاشش.

عبد العزیز واحدی، فرانسه

ژانویه ۲۰۲۲



با سلام خدمت جناب شهبازی و دوستان گرامی گنج حضور

در برنامه ۹۰۵ بیت ۲۱۶۶ از دفتر دوم داشتیم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

به این نکته آگاه باش هر زمان از دوستان و عاشقان جدا باشی ولو این که به اندازه یک وجب، بدان که گرفتار حيله شیطان شده‌ای. مولانا می‌فرماید: «نتیجه جدا شدن، گرفتار شدن به نادانی‌های من‌ذهنی است و آن جاست که زندگی و خدا تو را گوشمالی خواهد داد تا دوباره به اصل خود برگردی.»

آب اگر خواهد یکی تشنه ز چاه

بایدش امید باشد از اله

بایدش دلو و رَسَن باشد به دست

گر ز عطشان خواهدش لبها برست

همتی باید ز سوی تشنه لب

تا رسد امدادها از سوی رب

عمق چاه آب اگر صد گز بود

با طناب صد گزی ممکن بود



گر یکی گز کم شود از این طناب
کی رسد لب‌های این تشنه به آب

تو همان مردی که بر دیوار بود
لیج عاشق بر صدای آب بود

هر یکی خشتی که کند از این حجاب
بود امیدش رسد دستش به آب

تا نکند او این حجابش خشت خشت
کی رسیدی دست او بر آن بهشت

گر یکی خشتی بماند از این حجاب
کی رسیدی دست او بر آب آب

گر بخواهی تا روی بر آسمان
اول ای جان بایدت یک نردبان

نردبانی نه که از ما و منی
نردبانی باید از حق، ای سنی



گر بخواهی تا رسی بر پشت بان
نردبانی باید ای جان، نردبان

گر یک پله بود کم، نیست را
تا رسی بر آسمان این هلا

گر بخواهی رفت تا شهر دگر
از برای دیدن و سیر و سفر

حاجت آید تا روی در بین شهر
تا به مقصودت رسی از این سفر

گر برآیی تا در دروازه اش
کی بینی مردمان و خانه اش

بر خودت رنج سفر را برده ای
نه خرید و نه زیارت کرده ای

این چنین گوید به ما آن مرد پاک
تا به مقصدت بایدت تو سینه چاک



همت و مردانگی را پیشه کن
آب را در خاک سوی ریشه کن

تا رسد آب حیات خشک لب
تا رهی زین تشنگی و تاب و تب

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶
چون چنین خواهی، خدا خواهد چنین
می دهد حق آرزوی متّقین

مابقی ماجرا ای معنوی
بشنوی از لا به لای مثنوی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹
یک زمان از وی عنایت برگند
عقل زیرک ابله‌ها می کند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸
یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی
سُخره هر قبله باطل شوی



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۴

چون بُتِ سنگین، شما را قبله شد

لعنت و کوری شما را ظُله شد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳۰

در تو تا کافی بُود از کافران

جای گُند و شهوتی چون کافران

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۹

هر چه از یارت جدا اندازد آن

مشنو آن را، کان زیان دارد، زیان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۱

ای بسا دولت که آید گاه گاه

پیشِ بی‌دولت، بگردد او ز راه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۲

ای بسا معشوق کآید ناشناخت

پیشِ بدبختی، نداند عشق باخت



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱

از پی گندم، جدا گشتی از آن
که فرستادست گندم ز آسمان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷

گرچه یک موبد گنه کو جسته بود
لیک آن مو، در دو دیده رسته بود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۹

تا یکی مو باشد از تو پیش چشم
در خیالت گوهری باشد چو یشم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۷

دورباش غیرت آمد خیال
گرد بر گرد سراپرده جمال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۹

شب مخسپ اینجا اگر جان بایدت
ورنه، مرگ اینجا کمین بگشایدت



رو از نقاش رومی تافتی
چون ز نقشی انس دل می بافتی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰
گر ازین انبار خواهی بر و بُر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۷
سوی آن مرغابیان رَوِ روزِ چند
تا تو را در آب حیوانی گَشَند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۸
روح خود را متَّصل کن ای فلان
زود با ارواحِ قُدسِ سالکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۹
هر که او را برگِ این ایمان بُود
همچو برگ، از بیمِ این لرزان بُود



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۵۹

بر دلِ عاقل، هزاران غم بُود

گر ز باغِ دل، خِلالی کم بُود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹

عاشقان از درد زان نالیده‌اند

که نظر ناجایگه مالیده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۶۹

ذوق دارد هر کسی در طاعتی

لاجرم نشکبید از وی ساعتی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۱۱

خدمتِ بسیار می‌بایست کرد

مَر تو را تا بر خوری زین چاشت خُورد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۱۲

چون تو کاهل بودی اَندر التجا

آن مصیبت‌ها عوض دادت خدا



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

پس بداند که خطایی رفته است

که سَمَن زارِ رضا آشفته است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳۳

فُرقت از قهرش اگر آبستن است

بهرِ قدرِ وصلِ او، دانستن است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳۴

تا دهد جان را فِراقش گوشمال

جان بداند قدرِ ایامِ وصال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸

چون جفا آری، فرستد گوشمال

تا ز نقصانِ وای رویِ سویِ کمال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۷۷

هم در آن دم گوشمالِ حق رسید

چشمِ او بگشاد و، گوشِ او کشید



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹

چون تو وردی ترک کردی در روش
بر تو قبضی آید از رنج و تبش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۸۸

من شکستم حرمتِ ایمانِ او
پس یمینم بُرد دادستانِ او

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۸۹

من شکستم عهد و، دانستم بدست
تا رسید آن شومی جرأت به دست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰

آن ادب کردن بُود، یعنی: مکن
هیچ تحویلی از آن عهدِ کهن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۶۲

آن عقابش را عقابی دان که او
در رُبود آن موزه را ز آن نیکخو



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۶۳

تا رهاند پاش را از زخم مار
ای خُنک عقلی که باشد بی غبار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۹۹

همچو پیلَم، بر سرم زن زخم و داغ
تا نبینم خوابِ هندُستان و باغ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۰۰

تا که خود را در دَهِم در جوش، من
تا رهی یابم در آن آغوش، من

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳۷

این سزای آن که شد یارِ خَسان
یا کسی کرد از برای ناکسان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳۸

این سزای آنکه اندر طَمَعِ خام
ترک گوید خدمتِ خاکِ کِرام



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۳

این گله ز آن نعمتی کُن کت زند
از درِ ما، دُور و مطرودت کند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶

در حقیقت دوستان دشمنند
که ز حضرت دُور و مشغولت کنند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۹۸

ور سرِ مویی ز وصفش باقی است
او نه از عرش است، او آفاقی است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۹

بوی شیرِ خشم دیدی؟ باز گرد
با مناجات و حذرِ آنباز گرد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۹۸

چونکه قدرت رفت، کاسد شد عمل
هین که تا سرمایه نستاند اجل



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۴

بُعدِ تو مرگیست با درد و نکال
خاصه بُعدی که بُود بعدالوصول

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۰

آزمودم من هزاران بار بیش
بی تو شیرین می‌نینم عیشِ خویش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۳۲

ما برین درگه ملولان نیستیم
تا ز بُعدِ راه، هر جا بیستیم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۹۸

هست در کوششِ امیدم بیشتر
دارم آندر کاهلی افزون خطر

سالها پَرَم به پر و بالها
سالها چه بود، هزاران سالها



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۷۱

می‌روم، یعنی نمی‌ارزد بدان؟
عشقِ جانان کمِ مَدان از عشقِ نان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۸۴

جهد کن تا نورِ تو رخشان شود
تا سلوک و خدمتِ آسان شود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۴

رَوَ بدین بالا و پستی‌ها بدو
تا شوی تشنه و، حرارت را گِرو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۵

بعد از آن از بانگِ زنبورِ هوا
بانگِ آبِ جو بنوشی ای کیا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۶

حاجتِ تو کم نباشد از حَشیش
آب را گیری، سوی او می‌کشیش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۷

گوش گیری آب را تو، می‌کشی
سوی زرع خشک، تا یابد خوشی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۸

زرعِ جان را کِش جواهر مُضَمَر است
ابرِ رحمت پُر ز آبِ کوثر است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۹

تا سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ آید خُطاب
تشنه باش، اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۱۸

مغزِ نَغزی دارد اَخِرِ آدمی
یک دَمی آن را طلب، گر ز آن دَمی

در پناه حق، شاپور



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

